

تاریخ نگاری خردمند و آزادی خواه

فریدون آدمیت تاریخ نویسی معاصر را پی ریزی کرد. او با نثری زیبا سال‌های سال عمر خود را بر تحقیق گوشه‌هایی از وقایع و اندیشه‌های روشنگری قبل از مشروطه گذاشت. تک نگاری او در باب زندگی و افکار «میرزا آقاخان کرمانی» کتابی ست ماندگار. آدمیت تاریخ نویسی مدرن بود و در تاریخ نویسی از خرد انتقادی سود می‌جست. آدمیت در سال ۱۳۶۰ کتابی نوشت به نام آشفته‌گی در فکر تاریخی که در آن از مدرنیته در قبال اندیشه‌های جلال آل‌احمد، مهندس مهدی بازرگان و حزب توده به دفاع پرداخته بود.

در آن روزگار تفکرات آل‌احمدی و ضدیت با مدرنیته بسیار گل کرده بود، و ضد مشروطه‌ای‌ها با دید آل‌احمدی زیاد شده بودند. یکی از این آل‌احمدی‌ها می‌نویسد:

«مشروطیت، دفع فاسد به افسد است، نه افسد به فساد» و در اثبات این تلقی تاریخی نویسنده چنین برهان می‌آورد: به گفته «استاد» فریدید: مشروطیت بالکل و بالتمام غریزده مضاعف است» یعنی چه؟ «یعنی فراماسون زده و یهودی زده، بطوری که تاریخ ما، مشروطیت، ذیل تاریخ غرب است. و همین تاریخ زهوار دررفته و مسموخ غربی، به توسط متورالفکران و مقلدان بی‌سواد به نام ترقی خواهی و تجددطلبی به ایران می‌آید و بخش می‌شود. لذا برخلاف گفته بعضی، مشروطیت دفع فاسد به افسد است، نه افسد به

فاسد. زیرا ماسونیت زدگی، و از آنجا یهودیت زدگی بطور کلی از لوازم ذات مشروطه و انقلاب مشروطه بود که به حکومت قلدری پهلوی تکامل حاصل کرد.»
و آدمیت که در خیال جوی محکم بر اصول خود ایستاده بود و از مشروطه و تجدد دفاع می‌کرد، در جواب می‌نویسد:

«این خود نظرگاهی است و نویسنده در اندیشه‌اش آزاد. همچنان که هستند اقران فاشیست مشربی که آزادی را زهر مهلک اجتماع و دموکراسی را بدترین نظام‌های جهان می‌شمرند. ولی مشروطیت یعنی حکومت عقلانی با اصول یعنی حکومت مسئول در تقابل خودکامگی فردی و دولت نامسئول. و تنها به همین مأخذ نظر نویسنده را طرد می‌کنیم. اما وجه نظر او با آرای متشرعین معتقد به مشروطیت هم تعارض دارد: یکی از مجتهدان طراز اول در یادداشتی که بر رساله "تنبيه الامت و تنزيه الملت" اثر نائینی نگاشته "مأخوذ بودن مشروطیت از شریعت" را اعلام داشته. حال حرف غربی می‌شنویم که مشروطیت "دفع فاسد به افسد" است برای اینکه ماسونیکری و یهودیکری "از لوازم ذات مشروطه و انقلاب مشروطه بود". نخیر، چنین نبود. این مغالطه صرف تاریخی است. ماسونیکری و یهودیکری در نهاد فکر آزادی و حرکت مشروطگی سرشته نبود. به علاوه چگونه ممکن است که "مشروطیت" به معنای سیاست با اصول، به حکومت قلدری "تکامل" یابد؟ این قضیه خود مهمل منطقی است. باید گفت که قلدری جای مشروطگی را گرفت، و نیز باید فهمید که این تبدیل فقهی و ارتجاعی را "تکامل" نام نمی‌نهند.»

نویسنده حکمت منش گویا پی نبرده که نه فقط «صدر تاریخ ما، مشروطیت ذیل تاریخ غرب است» بلکه سیر تحولات فکری و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی همه آسیا و افریقا در یکصد و پنجاه سال اخیر، حاشیه تاریخ مغرب زمین به شمار می‌رود. چه پسندیم، چه نپسندیم این درس عینی برخورد جامعه‌های کهن با مدنیت فراگیر و جهان‌شمول جدید است. دلخوری و آزرده‌گی و حتی بی‌زاری ما از واقعیات، نفی واقعیات نمی‌کند. اما در این برخورد ناگزیر و الزامی تاریخی، جامعه‌هایی سرانجام سلامت جستند که هم ابزار اصلی و اساسی حفظ هستی خویش را فراگرفتند، و هم هویت تاریخی خود را محفوظ داشتند. لاجرم، اگر عاقبت تعلیمات فلسفی آن «استاد» از تلامذه «حکیم هاییدگر Heidegger» به اینجا می‌رسد که «روش‌شناسی علمی» جدید را «خواب‌های بی‌ربط» بشماریم؛ و «علومات انسانی آشفته و پریشان غربی» را به هیچ بگیریم؛ و «عقل غربی» را سرسری بلید و ویرانگر بدانیم؛ و بالاخره نظام مشروطیت را در

قیاس طاعون استبداد آسیایی «دفع فاسد به افسد» بشناسیم - پس به تعبیر سید جمال‌الدین اسدآبادی «خاک بر سر اینگونه حکیم و خاک بر سر اینگونه حکمت» حکیمی که «مانند کورها راه برود» و حکمتی که به قدر چراغ موشی، روشنی نبخشد. آدمیت می‌نویسد مؤلف کتاب روشنفکران (منظور آل‌احمد است) و هم قلم نااهل او، در سنگر واحد ارتجاع قرار می‌گیرند و به اتفاق بر مشروطیت می‌تازند.

او کتاب غرّب زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران را چنین تعریف می‌کند: «غرّب زدگی نوشته پریشان و سست مایه‌ای است. آن کتاب روشنفکران نیز جنگی را می‌ماند که هر چه نویسنده در عمرش خوانده به درون آن فروریخته، چیزهای پراکنده و ناجور - بدون اینکه ذهن نویسنده چنین توانایی را داشته باشد که انسجامی به آن ببخشد، اگر از اصل انسجام‌پذیر باشند. در آن از کیومرث می‌خوانیم تا ترجمه متن مقاله‌ای از "گرامشی" نویسنده توانای مارکسیست. همه مطالب بهم وصله پینه شده، اما وصله پینه‌ای ناجور و گاه مضحک. "زنبیل" حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، یکدست‌تر و مربوط‌تر است تا آن دفتر خیانت روشنفکران روسیاه ما.»

و بالاخره در جواب مهندس بازرگان که گفته بود: «چپی‌ها همیشه مانع مبارزه ملت ایران علیه استیلای خارجی بودند» می‌نویسد:

«همانطور که کتاب مشروطیت را نمی‌توان در یک صفحه خلاصه کرد، دفتر "چپ" را نمی‌شود در یک جمله تخطئه نمود. این خلاف فکر تاریخی است. "چپ" اطلاق می‌گردد به عناصر، گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های گوناگون که در مراحل و در دوره‌های مختلف تا امروز فعالیت داشته‌اند. این جا هم باید قائل به تفکیک گشت، هم از نظر زمانی و هم از جهت هویت اجتماعی و سازمانی.»

و بالاخره نظر خود را در مورد تاریخچه چپ ایرانی این گونه می‌نویسد: «پس از تکوین مشروطه خواهی - عناصر معدود چپ با حرکت عمومی همراه گشتند. اما بعد به خطای بزرگ، با عناصر راست بر علیه آزادیخواهان ملی موضع گرفتند. با چپ‌رویه‌های خیلی تند همراه سایر تندروان آب به آسیاب استبدادیان ریختند و بر حرکت ملی مشروطیت ضربت مهلک زدند (اوان دوره اول مجلس). بعد، چپ‌روانی بودند که همراه ملیون بر علیه "استبداد صغیر" به پیکار برخاستند و در یک حرکت جمعی آن را واژگون کردند. چپ‌روانی بودند که در تقابل فکر قشری و ارتجاعی و تعصب کور، به جنگ عقاید رفتند، و در بیداری افکار کوشیدند، اندیشه سوسیالیسم را شناساندند، و بر علیه استعمار روس مبارزه کردند (گروه روزنامه ایران نو، محمد امین

رسول‌زاده و همکاران آذربایجانی او) چپ‌روانی بودند که به دنبال کودتای ۱۲۹۹ به مردم هشدار دادند، از "توده آزادیخواهان" دعوت کردند که "در مقابل ارتجاع مهیب" زیر پرچم واحد "دفاع از آزادی" به مقاومت برخیزند، وگرنه فاتحه آزادی را خواهند خواند (بیان نامه «جبهه واحد» دو فرقه «سوسیال دموکرات» و «سوسیالیست اونیفیه»); چپ‌روانی بودند که بر علیه ظلم فئودالیسم به پا خاستند، رهبرش از وطن پرستان بود، دست‌رنج آن در زدویندهای پست و سیاست ابن‌الوقتی لنینی بر باد رفت (نهضت جنگل); چپ‌روان دیگر بودند که در درون و بیرون از مرز ایران بر علیه حکومت فردی پهلوی به پیکار برخاستند، و برخی از همان عناصر در دوران استالین تیرباران شدند؛ چپ‌روانی بودند از دانش و شرافت انسانی بهره‌مند، و چپ‌روانی دیگر که در هر مقام نقش خدمتگزاران مستقیم روس متجاوز و جنایتکار را ایفا کردند. بالاخره حزب توده هم بود، مروج فرهنگ مبتذل استالینیسیم: حزبی که همیشه پشت به ملت کرد، همیشه در خدمت بیگانه بود، به نهضت ملی ایران خیانت آشکار کرد، و بی حقیقت‌ترین حزبی است در تاریخ احزاب سیاسی ایران. این بدان معنا نیست که هر کسی عضو آن حزب بود یا حتی در دستگاه رهبری آن قرار داشته، الزاماً واجد چنان خصوصیتی بوده است. می‌دانیم کسانی آن حزب را طرد کردند، کسانی بر رهبری آن شوریدند، و برخی از رهبران و کادر نظامی اش حزب را محکوم به خیانت کرده‌اند.

اما قضیه بر سر ماهیت و نظام حزبی است، و اینکه سیاست حزب در نهایت به دست کسانی تعیین می‌گردید که به دستور دولت روس عمل می‌کردند. همین کارگردانان امروزی اش که به اسم و رسم می‌شناسیم، از بی فرهنگ‌ترین سیاست‌بازان‌اند. چیزی که آنان و هم‌پیمانانشان از سیاست آموخته‌اند، ابن‌الوقت بودن به شیوه ماکیاولیسم کهنه و کثیف استالینی است. چهل سال ورزیدن و غوطه‌ور بودن در فاشیسم روسی، آنان را چنان مسخ و متحجر و پیر و خرف‌گردانیده که حتی با تحولاتی که در این مدت در درون فلسفه مارکسیسم پدید آمده، یکسره بیگانه‌اند. نشریه رسمی آن به تهدید می‌نویسد: "پرونده سازی علیه حزب توده ایران عاقبت ندارد" گویا نمی‌داند که پرونده‌سازی لازم نیست؛ در کارنامه‌اش سر به سر خیانت مشهود است.

فریدون آدمیت درگذشت. او تاریخ‌نویسی جدید و مدرن را به ما آموخت. او انسانی مدرن و فرهیخته بود. در کتب درسی هم او را بدین جهت مذمت کرده‌اند. او تا آخرین لحظه عمرش بر اندیشه مدرن و آزادی آدمی پای فشرد. یادش با آزادی و تجدد و خرد برده خواهد شد.